

کتاب بخوانیم

یا سلفی بگیریم؟

اگر از برگزاری جایزه جلال آل احمد به عنوان یکی از رویدادهای مهم هفته گذر کنیم، دو اتفاق طی هفته‌ای که گذشت توجه را در فضای کتاب به خود جلب کرد. دو رویدادی که یکی دعوت به خواندن می‌کند و دیگری دعوت به سلفی گرفتن!



گرانی‌های قبل از توسعه تفاهم بود!

انتشار یک کتاب لاکچری، کتابی که قرار نیست خوانده شود و... تیتروهایی بود که برای انتشار کتاب «تاریخ مصور آمریکا» در رسانه‌های و شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد و مایه تعجب بسیاری شد. کتابی که فاطمه شفیعی سروسستانی آن را تالیف و نشر سایان و کتابستان معرفت آن را چاپ کرده و مروری است بر تاریخ ینگه دنیا؛ کتابی که قیمت آن و کتابسازی اش زمینه اظهارنظرهای مختلف شد و مخاطبان را حساس کرد. قیمت ۸۹۰ هزار تومانی این کتاب ۱۵۰۰ صفحه‌ای اولین واکنش‌ها را به قیمت این کتاب جلب کرد و بعد از آن قلاب از جنس MDF و چرم کتاب‌هایی این کتاب سبب شد بسیاری کنایه‌هایی به فضای انتشار کتاب بزنند؛ کتابی که بسیاری معتقد بودند برای خوانده نشدن منتشر شده و قرار است به عنوان یک محصول لاکچری فقط در کتابخانه افراد خاصی بنشیند، اما این سوال همچنان پابرجاست که آیا این کتاب برای مخاطب عمومی تولید شده یا قرار است به عنوان یک اثر مرجع در کتابخانه‌های عمومی قرار بگیرد تا افراد از آن در این محیط‌ها استفاده کنند؟

۵۰ هزار نسخه در کمتر از یک سال

اواسط زمستان سال گذشته بود که خبر انتشار زندگینامه داستانی شیخ مرتضی انصاری به قلم وحید یامین‌پور منتشر شد. کتابی که از همان ابتدا در کانون توجه قرار گرفت و مخاطبان بسیاری به خاطر نام نویسنده‌اش کتاب را خواندند. از همان ابتدا موافقان و مخالفان درباره آن اظهارنظر کردند و همین سبب شد این کتاب تبدیل به یکی از آثار پرفروش کتاب طی یک سال اخیر شود. همین چند روز پیش خبری مبنی بر انتشار سی و هفتمین چاپ این کتاب و عبور آن از مرز ۵۰ هزار نسخه منتشر شد که در این روزگار که شمارگان کتاب‌های نویسندگان با عدد‌های ۷۰۰ و ۵۰۰ نسخه منتشر می‌شوند، این کتاب که اولین تجربه ادبی مولفش است، این‌گونه در کانون توجه قرار گیرد. این در حالی بود که این کتاب نه در جویای ادبی معرفی شد و نه چهره‌های مشهور برایش تبلیغات کردند. به نظر می‌رسد این اتفاق مثبتی در فضای کتاب است که نشان می‌دهد خواندن و مطالعه کردن امری جدی است.



نام اثر:

وقتی خورشید خوابید

نویسنده:

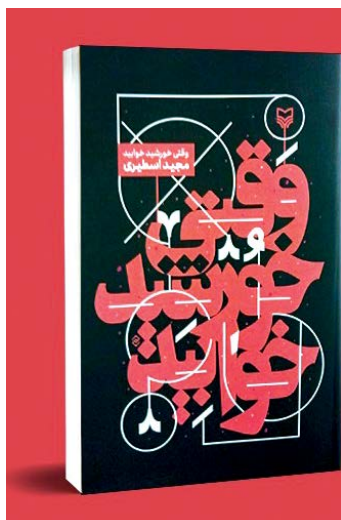
مجید اسطیری

انتشارات:

سوره مهر

۲۲۴ صفحه

۳۰۰۰۰ تومان

مروری بر کتاب «وقتی خورشید خوابید»
اثر مجید اسطیریلذتی که
حرفش بود

باید بگویم برای بیشتر این سؤال‌ها پاسخی نخواهید گرفت. داستان ناگهان تمام می‌شود. این قدر ناگهانی که وقتی سه چهار صفحه به پایان کتاب مانده بود، هی کاغذهای باقی‌مانده را نگاه می‌کردم و باورم نمی‌شد که کتاب دارد تمام می‌شود. حتی فکر کردم شاید کتاب من یک سری صفحات را ندارد.

انگار انتظار داشتم مانند داستان‌های آگاتا کریستی، یک دفعه فصل آخر، سرهنگ، به سبک هرکول پوارو، همه شخصیت‌ها را جمع کند و به تمام سؤال‌ها پاسخ دهد! البته که انتظار بی‌جایی بود چون ما از اول «وقتی خورشید خوابید» با ذهن سرهنگ همراه هستیم و نمی‌توانست در آخر یک دفعه غافل‌گیرمان کند. ولی شاید می‌شد از هوش و تجربه سرهنگی‌اش استفاده کند و یک دفعه یک نتیجه‌ای بگیرد که مای مخاطب نمی‌توانستیم بگیریم.

تا همین جا هم خیلی داستان را لو دادم! فقط یک نکته دیگر این که شخصیت‌هایی که از جای دیگری به روستا آمده‌اند، در خلال حرف‌هایشان تصاویر عجیب و جالبی از روستا و کوه می‌اکو ارائه می‌دهند.

«وقتی خورشید خوابید» خیلی خیلی جذاب‌تر و پرکشش‌تر از تصویری بود که از یک داستان پلیسی ایرانی داشتم. و البته فکرشده‌تر! نکته‌ای که در داستان‌های ایرانی (اعم از کتاب و فیلم و سریال) کمتر دیده‌ام و البته نکته‌ای است که می‌تواند نظر من را نسبت به یک داستان کاملاً مثبت کند. این که نویسنده به شعور مخاطب احترام بگذارد و داستانی فکرشده بنویسد. در همین داستان صحنه‌های باذوق و خلاقانه‌ای خواهید دید. مثلاً ساده‌ترین صحنه‌ای که تا پاناش پیش می‌روید و بعد متوجه می‌شود که فقط خیال‌پردازی‌های سرهنگ بوده است. یا بازی زبانی که نویسنده با نام کوه می‌اکو انجام می‌دهد و هر کدام از شخصیت‌های داستان تفسیر متفاوتی از آن دارند و حتی اسم فصل‌ها هم جوری انتخاب شده‌اند که می‌توانید درباره دلیل انتخاب‌شان فکر کنید. و اصلاً مهم‌تر از همه این که «وقتی خورشید خوابید» داستانی است که درباره آن فکر خواهید کرد! لذتی که خیلی از داستان‌ها به خواننده نمی‌دهند.

فضای کمی ترسناک و گیرای کتاب، در متروی شلوغ، که جا برای ایستادن هم به سختی وجود داشت، کاملاً از اطراف غافل می‌کرد و فصل‌های آخر کتاب که در سکوت نیمه‌شب خواندم، باعث شده بود پاهایم یخ کند و حتی بترسم از جایم تکان بخورم.

اگر به دنبال کتابی خوش‌خوان هستید که دو سه روزی ذهن‌تان را درگیر کند و در مترو، دانشگاه، محل کار و خانه نتوانید کنارش بگذارید، «وقتی خورشید خوابید» می‌تواند کتاب مناسبی برایتان باشد.

معمولاً قبل از خواندن هر کتابی، وقتی اسم و طرح جلدش را می‌بینم و متن پشت کتاب و جملات پراکنده‌ای از آن را با ورق زدنش می‌خوانم، (البته اگر الکترونیکی نباشد! که واقعاً باید

این امکان ورق زدن و جملاتی تصادفی از کتاب خواندن را یک جوری به کتاب‌های الکترونیکی اضافه کنند) یک تصویر اولیه از داستان آن در ذهنم نقش می‌بندد و یکی از سرگرمی‌هایم این است که بعد از خواندن کتاب، این تصویر را با چیزی که واقعاً بود، مقایسه کنم و گاهی این قدر این تصویر متفاوت است که انگار دارم به ذهن کس دیگری نگاه می‌کنم. حس جالبی است. پیشنهاد می‌کنم حتماً امتحان کنید. تصویری که از «وقتی خورشید خوابید»، قبل از خواندنش داشتم، یکی از متفاوت‌ترین تصاویر ذهنیم با واقعیت داستان بود. البته با دیدن کتاب به من حق خواهید داد. از اسم داستان که چیزی دستگیر آدم نمی‌شود، طرح جلد هم همین قدر مبهم است و حتی شاید بی‌ربط! از متن پشت کتاب هم فقط می‌فهمیم که ممکن است داستان پلیسی باشد، چون از «سرهنگی» گفته است و پرونده قتل. یادم نیست تا به حال داستان پلیسی ایرانی خوانده باشم و برایم جالب بود ببینم چطور می‌شود، ولی راستش امید چندانی نداشتم.

برای این که تصویر شما از داستان از مال دقیق‌تر باشد، برایتان می‌گویم که «وقتی خورشید خوابید»، داستان سرهنگی است در آستانه بازنشستگی که در حوالی دهه ۴۰، بعد از سال‌های انقلاب سفید، برای پرونده قتل به روستایی دورافتاده در استان خراسان می‌رود. پرونده درباره قتل دختری سپاه دانشی (در واقع سپاه بهداشت) در روستاست. هر فصل کتاب یکی از بازجویی‌هایی است که سرهنگ برای پیدا کردن قاتل انجام می‌دهد و در هر بازجویی، مانند پازلی که کامل می‌شود، کمی بیشتر از ماجرا سر در خواهید آورد و هر بازجویی، با توجه به شخصیت کسی که دارد بازجویی می‌شود، دید متفاوت و منحصری از داستان و شرایط روستا به شما خواهد داد.

«وقتی خورشید خوابید» یک داستان پلیسی صرف نیست و با شخصیت‌های عجیب و غریبی روبه‌رو خواهید شد. مثلاً معلمی که انگار بعد از آمدن به روستا از مدرنیت زده شده و شبیه شخصیت‌های داستان‌های مصطفی مستور، چرک و کثیف و فلسفه باف و پوچ‌گراست و نظریه‌های خاص خودش را درباره عالم دارد. طلبه‌ای که برای تبلیغ آمده، هیچ حیوانی از او فرار نمی‌کند و از روستایی آمده که همه مردمش این چنین بوده‌اند. پسر بچه نابینایی که رویاهای صادق‌ای می‌بیند که البته تفسیرشان خیلی سخت است و هر کدام از این شخصیت‌ها کلی سؤال برایتان به وجود می‌آورند که متأسفانه

سارامستغاثی
روزنامه‌نگار